۱

وقتی جهان فقط اتفاق نیست !

بازخوانی پیام خدا در عصر علم و بی‌معنایی

به کوشش: مهرداد کهزایی

۱ .از سکوت علم درباره «چرایی» تا دعوت قرآن به افق وسیع‌تر

اگر انسان امروز را در نظر بگیریم، در سطح دانستن، در موقعیتی بی‌سابقه ایستاده است. از عمر کیهان و تولد ستاره‌ها و سیاره‌ها گرفته تا ساختار ژنوم و مدارهای عصبی مغز، تقریباً هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر این حجم از دانسته‌ها را تجربه نکرده است. اما در عین این انباشت دانش، یک خلأ عجیب هم پررنگ شده؛ این‌که با همه‌ی این دانسته‌ها، زندگی من و تو «برای چه» است؟ علم برای ما توضیح می‌دهد که جهان چگونه از لحظات نخستین پس از انفجار بزرگ به وضعیت امروز رسیده، حیات چگونه شکل گرفته و مغز چگونه کار می‌کند، اما از پرسش هدف و معنا عمداً فاصله می‌گیرد، چون در حوزه‌ی روش علمی نیست. همین جاست که بسیاری از آدم‌ها، به‌خصوص کسانی که نمی‌خواهند ساده‌لوحانه فکر کنند، سراغ نوعی نگاه پوچ‌گرایانه می‌روند: این‌که همه چیز در نهایت بازی کور نیروهای بی‌جان است و آگاهی انسان فقط جرقه‌ای گذرا بر سطح این جریان.

قرآن خود را دقیقاً در برابر همین احساس بی‌معنایی عرضه می‌کند، نه با وعده‌های احساسی، بلکه با یک جور بازتعریف تصویر جهان. می‌گوید اگر به کلّ دستگاه هستی و به خود انسان کمی عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم این سناریو با «بازی» و «اتفاق کور» سازگار نیست. راهی که قرآن پیشنهاد می‌کند، نه نفی علم است و نه جایگزین کردن آگاهی با تعبد بی‌فکر؛ بلکه دعوت به این است که آنچه علم درباره‌ی سازوکار جهان به ما می‌گوید، در افقی وسیع‌تر فهم شود، افقی که در آن ساختار دقیق عالم، فرصت محدود زندگی، حضور رنج و مرگ، و آزادی انسان کنار هم یک تصویر منسجم بسازند.

۲ .جهان صحنه‌ی سرگرمی نیست

یکی از صریح‌ترین مواضع قرآن این است که جهان اسباب‌بازی خدا نیست. در سوره‌ی انبیاء می‌خوانیم: «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است، به صورت بازی و سرگرمی نیافریدیم؛ اگر می‌خواستیم نوعی سرگرمی برگزینیم، آن را در ساحت دیگری اختیار می‌کردیم» (انبیاء، ۱۶–۱۷). این آیات به‌روشنی می‌گویند که جهان را نباید مثل یک بازی بی‌نتیجه تصور کرد؛ چیزی که فقط برای گذران وقت یا نمایش قدرت ساخته شده باشد. پشت این ردّ، یک منطق نهفته است: اگر جهان صرفاً بازی بود، هیچ تفاوت واقعی میان انسان درستکار و انسان ظالم، میان سازندگی و ویرانگری، باقی نمی‌ماند. همه چیز در نهایت به یک سناریوی خنثی تبدیل می‌شد که اتفاقاً درست همان حسی است که پوچ‌گرایی مدرن به آدم می‌دهد.

در سوره‌ی «ص» نیز می‌خوانیم که آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است، بیهوده آفریده نشده‌اند و این تصور بیهوده بودن، گمان کسانی است که چشمشان را بر حقیقت بسته‌اند (ص، ۲۷). کمی بعد، در سوره‌ی مؤمنون، این بحث به زندگی خود

انسان کشیده می‌شود: «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟» (مؤمنون، ۱۱۵). اینجا ارتباط میان معنا داشتن زندگی و وجود یک «بازگشت» بعد از مرگ، کاملاً روشن می‌شود. اگر داستان انسان با مرگ به پایان برسد و هیچ صحنه‌ی بعدی، هیچ جمع‌بندی و هیچ جایی برای دیده شدنِ واقعیِ آنچه کرده‌ایم وجود نداشته باشد، آن‌وقت جهان از نظر نهایی، شبیه یک پروژه‌ی ناتمام و بی‌منطق خواهد بود. قرآن می‌گوید این فرض، با خرد و عدالت سازگار نیست؛ اگر جهان جدی است، اگر انسان ظرفیت تشخیص و انتخاب دارد، اگر تفاوتی واقعی میان ظلم و عدالت حس می‌کنیم، پس صحنه‌ی زندگی نمی‌تواند در نقطه‌ای کور تمام شود.

۳ .جهانِ حساب‌شده و هم‌صدایی با تصویر علمی

قرآن وقتی از هدف داشتن جهان حرف می‌زند، این سخن را در خلأ مطرح نمی‌کند، بلکه بارها نگاه انسان را به نظم شگفت‌انگیز طبیعت برمی‌گرداند. در سوره‌ی قمر می‌گوید: «ما هر چیزی را با اندازه‌ای دقیق آفریدیم» (قمر، ۴۹) و در سوره‌ی فرقان یادآور می‌شود که خدا هر چیز را آفرید و سپس حدود و اندازه‌ی آن را سنجیده تنظیم کرد (فرقان، ۲). این بیان، ما را از تصور یک جهان آشفته و تصادفی، به سوی تصویر جهانی می‌برد که در آن نسبت‌ها، قوانین و امکان‌ها حساب‌شده‌اند. امروز، وقتی از «تنظیم دقیق» ثابت‌های فیزیکی، از هماهنگی شگفت‌انگیز شرایط لازم برای حیات، و از ظرافت ساختار زیستی سخن گفته می‌شود، در واقع به همین جنبه اشاره می‌شود؛ این‌که جهان، از مقیاس کیهانی تا مقیاس سلولی، شبیه یک منظومه‌ی به‌هم‌بافته است که تغییر بسیار کوچک در بعضی اجزای آن، کل امکان حیاتِ آگاه را از بین می‌برد.

قرآن البته وارد جزئیات علمی این بحث نمی‌شود، اما حساسیت ما را نسبت به همین نکته بیدار می‌کند: جهان را نباید به شکل توده‌ای از اتفاق‌ها دید. وقتی از آسمان‌ها، گردش شب و روز، باران، رویش گیاهان و حیات انسان حرف می‌زند، دائماً از خواننده می‌خواهد در این ساختار بیندیشد. پیام ضمنی این نگاه این است که اگر جهان تا این اندازه هماهنگ و دقیق است، پذیرفتن این‌که این نظمِ همه‌جانبه هیچ مقصدی ندارد، از نظر منطقی سخت‌تر است از پذیرفتن این‌که پشت این صحنه اراده‌ای آگاه و هدف‌مند وجود دارد. اینجا نیازی به بحث لغت‌شناسی نیست؛ کافی است لحظه‌ای با خودمان صادق باشیم: جهانی با این سطح از هماهنگی و امکان، بیشتر شبیه یک پروژه‌ی جدی است یا یک بازی رهاشده؟

۴ .مرگ، خط پایان یا دروازه‌ی مرحله بعد؟

مرگ جایی است که بحث معنا برای بسیاری از آدم‌ها تندتر و حساس‌تر می‌شود. اگر مرگ را قطع کامل ارتباط و فرو رفتن در نیستی بدانیم، سؤالاتِ «برای چه؟» با شدت بیشتری برمی‌گردند: چرا این همه مسیر رشد، رابطه، عشق، مبارزه و یادگیری، اگر قرار است یک‌باره و برای همیشه خاموش شود؟ قرآن نگاه متفاوتی به مرگ دارد. در سوره‌ی ملک آمده است: «آن‌که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام‌تان نیکوکارتر هستید؛ و او شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده است» (ملک، ۲). اینجا مرگ و زندگی کنار هم و در یک جمله قرار می‌گیرند؛ هر دو مخلوق‌اند و هر دو در خدمت یک هدف واحد: آزمون و رشد انسان.

این زاویه دید، مرگ را از «خرابی دستگاه» به «مرحله‌ای از طراحی» تبدیل می‌کند. زندگی محدود در این دنیا، مثل یک دوره‌ی فشرده است که در آن، انسان فرصت دارد از آزادی‌اش استفاده کند، کیفیت شخصیتش را شکل بدهد و نشان بدهد

در برابر سختی و راحتی، قدرت و ضعف، چه موضعی می‌گیرد. معیار هم در همین آیه روشن می‌شود: نه این‌که چه کسی بیشتر عمر کرده یا ثروت بیشتری جمع کرده، بلکه این‌که چه کسی «نیکوتر» عمل کرده است. با این معیار، ممکن است زندگی کوتاه اما آگاهانه و مسئولانه، در نگاه قرآن بسیار ارزشمندتر از زندگی طولانی‌ای باشد که فقط در آن، مصرف و لذت و فرار از درد تکرار شده است.

در سوره‌ی قیامت، قرآن به کسانی که امکان حیات پس از مرگ را به سخره می‌گیرند، پاسخی داده که برای انسان امروز هم جالب است: «آیا انسان گمان می‌کند استخوان‌های او را گرد نخواهیم آورد؟ چرا، ما توان آن را داریم که حتی سرانگشتان او را دوباره مرتب کنیم» (قیامت، ۳-۴). اشاره به سرانگشتان، که هر انسان در آن نقش یکتای خود را دارد، می‌خواهد بگوید بازگشت، بازگشتِ جمعی و مبهم نیست؛ هویت شخصی تو، با ظریف‌ترین ویژگی‌ها، دوباره برپا می‌شود تا خودت پاسخ‌گوی چیزی باشی که از زندگی‌ات ساخته‌ای. این تصویر، مرگ را به جای خط پایان، شبیه دروازه‌ی ورود به صحنه‌ای می‌کند که در آن، معنای واقعی کردار و انتخاب‌ها آشکار می‌شود.

۵ .رنج؛ شکنجه‌ی بی‌منطق یا کوره‌ی رشد و بیداری؟

رنج، شاید حساس‌ترین نقطه‌ی گفت‌وگو درباره‌ی معنای زندگی باشد. اگر خدا هست، اگر جهان هدف دارد، این همه درد، ناکامی، بیماری، بی‌عدالتی و فاجعه برای چیست؟ قرآن با این سؤال رودررو می‌شود و رنج را انکار نمی‌کند، اما اجازه نمی‌دهد آن را بهانه‌ای برای پوچی بداند. در ابتدای سوره‌ی عنکبوت می‌خوانیم: «آیا مردم گمان کرده‌اند همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌شوند؟» (عنکبوت، ۲). در ادامه یادآوری می‌شود که نسل‌های پیشین نیز آزموده شدند تا راستگویان از دروغ‌گویان جدا شوند. پیام روشن است: ادعای ایمان، انسان بودن، اخلاق‌مداری یا معناطلبی تا وقتی صرفاً شعار است، وزن واقعی ندارد؛ زندگی در لحظات سخت است که نشان می‌دهد در عمق وجود ما چه می‌گذرد.

در سوره‌ی انبیاء نیز آمده است: «ما شما را با سختی‌ها و با خوبی‌ها می‌آزماییم و سرانجام به سوی ما بازگردانده می‌شوید» (انبیاء، ۳۵). این‌جا نکته‌ی جالب این است که هم بدی‌ها و ناگواری‌ها، و هم نعمت‌ها و موفقیت‌ها، در زمره‌ی آزمون‌ها قرار گرفته‌اند. واقعیت زندگی هم همین را تأیید می‌کند؛ گاهی انسان در تنگنا و بحران، به توانایی‌های درونی‌ای پی می‌برد که هرگز تصور نمی‌کرد در او هست و گاهی در آسایش و قدرت، تدریجاً از خودِ انسانی‌اش دور می‌شود. قرآن می‌گوید هر دو وضعیت، فرصتی برای انتخاب و نشان دادن درون انسان‌اند. رنج، صرفاً آزار نیست؛ می‌تواند به نقطه‌ی عطف رشد تبدیل شود، اگر در دل آن بپرسیم: «الان چه نوع انسانی شدن، در اختیار من است؟«

از زاویه‌ای دیگر، در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی روم می‌خوانیم: «فساد در خشکی و دریا به سبب آنچه دست‌های مردم به دست آورده، آشکار شده است تا خدا طعم بخشی از آنچه را کرده‌اند به آنان بچشاند، شاید بازگردند» (روم، ۴۱). این آیه، بخشی از رنج‌های جمعی و بحران‌های جهانی را بازتاب رفتارهای خود انسان می‌داند؛ از تخریب محیط‌زیست گرفته تا ظلم‌های ساختاری و جنگ‌ها. در این نگاه، این‌گونه رنج‌ها، هم پیامد طبیعی انتخاب‌ها هستند و هم هشدار؛ ضربه‌ای که آدم را از خواب غفلت بیدار می‌کند تا مسیرش را اصلاح کند. در هر دو سطح فردی و جمعی، رنج می‌تواند کوره‌ای باشد که در آن شخصیت خالص‌تر می‌شود، یا آینه‌ای باشد که انحراف‌ها را نشان می‌دهد. در این چارچوب، رنج دردناک است، اما بی‌معنا نیست.

۶ .انسان؛ خطای آماری یا حامل یک امانت سنگین؟

یکی از تفاوت‌های بنیادین نگاه قرآن با بسیاری از روایت‌های مدرن درباره‌ی انسان، در این است که قرآن انسان را نه موجودی «پرتاب‌شده» در جهان، بلکه موجودی «فرستاده‌شده» با مأموریتی خاص می‌داند. در سوره‌ی احزاب آیه‌ای هست که اگر خوب در آن تأمل کنیم، تصویر ما از خودمان را عوض می‌کند: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، آنها از حمل آن سر باز زدند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش گرفت؛ او در آغاز، بسیار ستم‌گر و نادان بود» (احزاب، ۷۲). این امانت چیست؟ حاصل جمعِ برداشت‌های تفسیری این است که چیزی در حدّ آزادی، توان انتخاب و مسئولیتِ آگاهانه است؛ این‌که انسان فقط تابع غریزه و فشار محیط نیست، بلکه می‌تواند بگوید «نه» یا «بله»، حتی وقتی تمام نیروهای پیرامون، او را به جهت دیگری هل می‌دهند.

اگر انسان را صرفاً محصول نیروهای بیولوژیک و اجتماعی ببینیم، مفهوم مسئولیت واقعی فرو می‌ریزد. اما تجربه‌ی درونی ما، حتی اگر مذهبی نباشیم، چیز دیگری می‌گوید: ما خودمان را در برابر بعضی کارها واقعاً مسئول می‌دانیم، از خودمان شرم می‌کنیم، به خودمان افتخار می‌کنیم، و می‌فهمیم که می‌توانستیم انتخاب دیگری بکنیم. قرآن این تجربه را جدی می‌گیرد و می‌گوید: این همان امانتی است که تو پذیرفته‌ای. معنای زندگی، در این سطح، این است که با این آزادی چه می‌کنی؛ آیا آن را صرفاً در جهت لذت کوتاه‌مدت و منافع شخصی به کار می‌گیری، یا در جهت عدالت، حقیقت و خیر مشترک؟ اگر همه چیز تصادف صرف بود، این سؤال‌ها اصلاً جا پیدا نمی‌کرد؛ اما همین که آن‌ها را جدی می‌گیریم، یعنی در عمق وجودمان پذیرفته‌ایم که زندگی چیزی فراتر از حرکت ذرات است.

۷ .چرا بعضی‌ها جهان را پوچ می‌بینند و قرآن چه پیشنهادی می‌دهد؟

با این تصویر، شاید این پرسش پیش بیاید که اگر جهان تا این اندازه هدف‌مند است، چرا برای خیلی‌ها کاملاً پوچ و بی‌ربط به نظر می‌رسد؟ قرآن پاسخ را در نبود نشانه‌ها نمی‌بیند، بلکه در نوع نگاه می‌جوید. در سوره‌ی اعراف آمده است: «دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آنها مانند چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر؛ اینان همان غافلان‌اند» (اعراف، ۱۷۹). این آیه نمی‌خواهد انسان را تحقیر کند، بلکه می‌خواهد بگوید: ابزار شناخت بیرونی و درونی هست، اما خاموش یا منحرف شده است. انسان ممکن است در جزئیات علمی، سیاسی و اقتصادی کاملاً به‌روز باشد، اما هیچ‌گاه فرصت ندهد که پرسش‌های عمیق‌تر در ذهنش تا آخر شکل بگیرند؛ هر وقت این پرسش‌ها سر بلند می‌کنند، با مشغله، سرگرمی یا ترس آن‌ها را خفه می‌کند.

در برابر این وضعیت، در سوره‌ی فصلت راه دیگری پیشنهاد می‌شود: «ما نشانه‌های خود را در افق‌های جهان و در درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برایشان روشن شود که او حق است» (فصلت، ۵۳). این یعنی برای فهم معنای زندگی، باید دو مسیر را با هم رفت: مسیر بیرون، یعنی نگاه علمی و دقیق به جهان، و مسیر درون، یعنی توجه به وجدان، عطش معنا، ترس از پوچی و اشتیاق به نوعی ماندگاری. وقتی این دو نگاه هم‌زمان فعال شوند، جهان دیگر فقط صحنه‌ی تصادف بی‌هدف نیست؛ بلکه به شبکه‌ای از نشانه‌ها تبدیل می‌شود که می‌توان با آن حرف زد.

در سوره‌ی آل عمران هم تصویری از انسان‌های «بیدار» ارائه می‌شود: کسانی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت‌وآمد شب و روز می‌اندیشند، در تمام موقعیت‌های زندگی به یاد خدا هستند و در نهایت می‌گویند: «پروردگارا، این جهان را

بیهوده نیافریدی؛ تو منزهی» (آل عمران، ۱۹۰–۱۹۱). در این تصویر، ایمان و تفکر دو روی یک سکه‌اند؛ نه باور بدون فکر پذیرفته است، نه فکری که خود را عمداً از هر افق معنوی محروم کرده است.

۸ .جمع‌بندی: روایت دیگری از خودت و جهان

اگر همه‌ی این بحث‌ها را کنار هم بگذاریم، پیام قرآن درباره‌ی هدفمندی آفرینش چیزی شبیه این است: جهان با این نظم و امکان، بزرگ‌ترین شاهد بر این است که ما در یک «پروژه جدی» زندگی می‌کنیم، نه در یک بازی بی‌منطق. زندگی محدود و شکننده‌ی ما، با وجود مرگ، به‌خاطر همین محدودبودن، ارزش و وزن پیدا می‌کند؛ فرصتی کوتاه اما واقعی است تا نشان دهیم با آزادی‌مان چه می‌کنیم. رنج‌ها و بحران‌ها، اگرچه دردناک‌اند، می‌توانند هم ما را بسازند و هم ما را بیدار کنند، و مرگ به جای آن‌که تهِ سیاه همه‌چیز باشد، به دروازه‌ی مرحله‌ای تبدیل می‌شود که در آن، معنای واقعی آنچه کرده‌ایم آشکار می‌گردد.

در این روایت، تو تصادفی نیستی؛ جهان هم همین‌طور. علم، دانستن «چگونه»ها را به اوج رسانده و این بسیار ارزشمند است؛ قرآن می‌خواهد در کنار این دانستن، پاسخ «برای چه» را نیز در افق آفرینش و آگاهی خودت ببینی. شاید این نگاه، تردید را کاملاً از بین نبرد، اما حداقل این امکان را پیش رویت می‌گذارد که زندگی‌ات را نه به‌عنوان یک عبور بی‌ربط، بلکه به‌عنوان بخشی از داستانی وسیع‌تر ببینی؛ داستانی که در آن، جهان جدی است، آزادی تو واقعی است، و هیچ لحظه‌ی خوبی، هیچ ایستادگی در برابر بدی، و هیچ اشکی که از دلِ آگاهی آمده، گم نمی‌شود. این‌جا همان‌جاست که معنا از یک واژه‌ی انتزاعی، به تجربه‌ای زیسته در دلِ همین زندگی امروز تبدیل می‌شود.